

متن پیاده سازی شده جلسه سی و پنجم سال اول درس خارج فقه العروة الوثقی

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات : [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

درس خارج باید مصداق فرمایش امیرالمؤمنین باشد که فرمودند: «اضربوا بعض الرؤى ببعض، يتولد منه الصواب». لذا جلسه درس با جلسه فتوا و استفتا تفاوت دارد. این را برای این عرض کردم که می خواهیم نگاهی به حرف های گذشته داشته باشیم که آیا می توان رویکرد دیگری به بحث تقلید داشت که نتیجه آن خلاف چیزی باشد که تاکنون به آن رسیده ایم یا خیر؟ اگر پرسیده شود خلاصه حرف های گذشته (حرف های علما) چه بوده است؟ گفته می شود: ما چیزی به نام تقلید داریم و تقلید هم رجوع جاهل به عالم است و عالم می شود مرجع علمی و جاهل هم برای عمل می آموزد. معلوم شد که کلمه تقلید خصوصیت ندارد، شما بگویید متابعت، اتباع، تصدیق، رجوع و

بحث بعدی بحث لجنه بود (لجنة الافتاء). قرار شد که لجنه مشکلی نداشته باشد؛ زیرا همانطور که قرار شد اگر شخص بتواند مرجعیت علمی داشته باشد، گروه نیز بتواند مرجعیت علمی داشته باشد. حالا این گروه هر مبنایی می خواهند داشته باشند؛ مانند سازمان «اُپک» که اتفاق آرا را ملاک می داند یا مثل بسیاری از سازمان های دیگر که اکثریت آرا را ملاک می دانند. معمولاً کلمات علما همین است که بیان شد و ما نکته اضافه ای را از خودمان بیان نکردیم. تقلید نیزمانند سایر موارد، رجوع جاهل به عالم است که جاهلان به عالمان مراجعه می کنند. این مبنا لوازمی دارد که از جمله آن، صحیح بودن رجوع به لجنه است؛ زیرا در رجوع جاهل به عالم، ملاک، مراجعه به شخص نیست و می توان به لجنه، شخصیت حقوقی و شورای افتاء مراجعه کرد.

مقلد نیز می تواند شخص حقیقی باشد و هم می تواند شخصیت حقوقی مانند شرکت، بانک و... باشد. مثلاً گفته شود این بانک یا شرکت بر اساس فتوای فلان مرجع اداره می شود. منظور از تقلید شخصیت حقوقی، برنامه و قوانین شرکت است. البته ممکن است اعضای شرکت مقلد آن کسی که قوانین شرکت بر اساس فتوای او است نباشند و برخی از آنها ممکن است باقی بر میت باشند اما شرکتی که تازه تأسیس شده است و قبلاً از مرجعی تقلید نمی کرده نمی تواند بر اساس بقای بر میت و فتوای مرجع متوفی اداره شود.

در رجوع جاهل به عالم، الذكاء الاصطناعي (هوش مصنوعی) نیز اگر نظر بدهد (آیا هوش مصنوعی می تواند اجتهاد کند و اگر اجتهاد کند، نظر او معتبر است یا خیر؟) و ضابطه اقتضا کند معتبر است و گاهی داده های هوش مصنوعی بهتر است. این یک مبنا و نگاه به بحث تقلید است که در رجوع جاهل به عالم بود که از لوازم آن، جواز رجوع به هوش مصنوعی و لجنه است اگرچه علما مطرح نکرده اند. این نگاه لوازم بسیاری دارد. اگر این نگاه به مسئله تقلید باشد، بسیاری از شرایط مانند طیب مولد، ایمان، ذکوریت و... دلیل ندارد، بلکه ممکن است کسی طیب مولد نداشته باشد یا مسلمان نباشد ولی بسیار دقیق و زیبا استدلال کند که شاید علامه حلی را هم پشت سر نهد.

البته اگر گفته شود رجوع جاهل به عالم شرط لازم است و حداقل کار می باشد و شرط کافی نیست، لازم می آید چیزهای دیگری نیز مطرح شود. قبلاً بیان کردیم که ما یک عناصر ثابت برای مفهوم داریم و یک عناصر علی البدل داریم؛ عنصر ثابت همان

شرط لازم است و عنصر علی البدل، شروطی است که وجود یکی از آنها کافی است. اگر کسی این را بگوید جا برای بسیاری از شروط باز می شود ولی علمای ما این را نگفته اند. از ابتدای «مسئله 8» این نگاه به تقلید بوده است، لذا تقلید را از موضوعیت انداختیم و بسیاری از شرایط را حذف کردیم و تقلید را به متابعت معنا کردیم.

پیشنهاد به جای عبارت سید مانتن

«التقلید: اتباع مجتهد واحد او متعددین او مجموع بینهم شوری علی وجه الاستناد.»

بعد از تتبع و تحقیق، این پیشنهاد به جای متن عروه داده می شود. در این عبارت اولاً در کنار تقلید از واژه اتباع استفاده کردیم تا بگوییم واژه تقلید خصوصیت ندارد. ثانیاً در متن عروه آمده بود «التزام» که ما به جای آن از متابعت استفاده کردیم که نوعی عمل در آن است؛ زیرا تا به مرز عمل نرسد، تقلید نیست. اتباع به مفعول اضافه شده است نه به فاعل یعنی متابعت کردن عامی از مجتهد واحد یا متعدد (متعدد برای شورای فرضی است که شخصی بین چند نفر در اعلامیت مردد است. در اینجا شورا نیست، بلکه چند مجتهد هستند که مقلد در فرض خودش بین آنها جمع کرده است.) یا شوری (شوری ناظر به شخصیت حقوقی واقعی است که در کشورهای اسلامی می باشد که در بین این مجموع باید مشورت باشد. پس بینهم شوری یعنی یک شخصیت حقوقی بر اساس مشورت بین مجموعه. اگر بر اساس مشورت نباشد که لجنه نیست و این بینهم شوری اشاره به لجنه دارد.) در تقلید باید استناد باشد و عنصر ثابت تقلید می باشد. پس پیشنهاد مذکور با متن عروه تفاوت بسیاری دارد. مثلاً ما بر روی التزام به معنای بنا داشتن تا آخر عمر دست نگذاشتیم. بر تعیین مجتهد معین دست نگذاشتیم. به جای التزام، متابعت آوردیم و نگوید پس استناد برای چیست؟ چون گاهی انسان متابعت می کند ولی مستند به کسی نیست در حالی که باید حتماً استناد باشد. این نگاه اول و خروجی نگاه اول بود.

امروز می خواهیم نگاه خود را به تقلید عوض کرده و یک اِتجاه یا گفتمان دیگری را بیان کنیم. نگاه به تقلید باید نگاه دومی باشد که قهراً اقتضائات آن بسیار متفاوت با نگاه اول است.

آیا واقعاً تقلید، متابعت، تصدیق و ... محض رجوع جاهل به عالم با وجوب متابعت است یا خیر؟

اولاً تقلید برای عصر غیبت تعبیه شده است و مراجعه به علما، قرار است جای مراجعه به امام را بگیرد. یک وقت امام حاضرند یا نائب خاص می گذارند مانند زمان جوادین و قبل از ایشان مانند زمان امام کاظم که جریان وکالت راه افتاد. اما وقتی ائمه می خواستند غائب شوند آمدند برای زمان غیبت چیزی را جایگزین امام کنند، لذا دست شیعیان را در دست علما گذاشتند و فرمودند آنها حجت بر شما هستند همانگونه که من حجت بر آنها هستم.

اگر تقلید این باشد، دیگر صرف مرجعیت علمی نمی شود. نمی خواهیم در بحث زعامت ببریم، مقصود همین علمای بلاد است که مردم مراجعه می کردند و سیر تا پیاز را از علما می گرفتند و علمای دین، مردم را مدیریت می کردند و علما جدای از نقش مرجعیت علمی، نقش هدایتگری ... نیز داشتند. قضاوت که از زمان ائمه بوده است. تنظیم اسناد رسمی توسط علما انجام می شده است و علما به اجرای حدود، احقاق حقوق و ... می پرداختند و گاهی با حکومت ها درگیر می شدند. همه اینها در قالب رجوع مردم به علما صورت می گرفته است. البته گاهی هم کسی در رأس هرم بوده است.

اگر بگوییم ماهیت مراجعه مردم به علما این است، لذا آن شرایط جای خود را باز می کند، مثلاً کسی که طیب مولد ندارد و ممکن است آدم خوبی هم باشد اما وی برای این کار مناسب نیست. یا زن بودن را در مواردی قبول کنیم. یا مثلاً بهبودی بیاید استنباط کند و اگر خائن نیست کمک علما هم بکند ولی این نمی تواند مرجعیت داشته باشد.

اگر این نگاه به تقلید و مرجعیت باشد و بتوانیم آن را بپذیریم، مسئله متفاوت می شود. در این نگاه بهترین لفظ، لفظ تقلید است. دیگر کلمه مرجعیت علمی و ... رهن است. تقلید هم به معنای لغوی که آقای خوئی فرمودند «ما بر گردن مرجع بیاندازیم» نیست، بلکه به معنای معهود در ذهن ما است که باید زیر چتر مرجع تقلید رفت و ما باید قلاده ای را بر گردن خود بیاندازیم و البته اگر کسی با این عنایت، واژه دیگری غیر از تقلید را به کار ببرد درست است. اگر این نگاه گفته شود همه چیز دست به دست هم می دهد و برای آن شرایطی که علما گفته اند جا باز می شود.

اگر بتوانیم از دل روایات چیزهایی را در آوریم، حرف ما از صرف ادعا خارج می شود. البته این حرف ها صرف ادعا نیست؛ زیرا وقتی انسان می شنود، می گوید چقدر خوب و درست است.

لو بینا علی استفاده ما ذکر و استخراجہ من بعض المأثورات الروائیة - مضافا الى اقتضاء الأرضیات الحاكمة - لامکن استفادته من مثل ما رواه علی بن ابی حمزه البطائنی بسند یمکن ان یمتد علیه و هو : «قال : سمعت ابا الحسن موسی بن جعفر - علیهما السلام - یقول: اذا مات المؤمن بکت علیه الملائكة ... و تلم فی الاسلام تلمة لا یسدها شیء؛ لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینة لها»

یمکن ان یمتد علیه: یعنی سند خالی از مناقشه نیست، زیرا علی بن حمزه بطائنی بعد از امام کاظم واقفی شد و در شب مرگش امام رضا فرمودند: «تازیانه ای بر او زدند که اگر به اهل زمین بزنند زمین پر از آتش می شود». راوی چنین شخصی است. لکن گفته اند او تا قبل از وقف، نقل روایت می - کرده است و بعد از وقف، اصحاب از واقفه نقل روایت نمی کردند و آنها بین شیعیان مانند کلاب مَظوره بودند که اولاً چون سگ نجس است و خیس هم شده از آن بیشتر اجتناب می شود و ثانیاً ظاهراً وقتی سگ خیس می شود بوی بدی به خود می گیرد.

در این روایت به قرینة بعد، هر مؤمنی مقصود نیست بلکه مؤمن فقیه مقصود است. مؤمن فقیه وقتی فوت می کند، فرشتگان گریه می کنند؛ زیرا طبق برخی روایات، مؤمن در آسمان ها مشهورتر است.

مرگ مؤمن در اسلام شکافی ایجاد می کند (تَلَمَ موتُ المؤمن الفقیه فی الاسلام تُلْمَةً) که هیچ چیزی جای آن را نمی گیرد. پس اگر کسی بمیرد و آب از آب تکان نخورد او مؤمن فقیه نیست. بلکه مؤمن فقیه باید اثر داشته باشد که اگر مُرد خَلَاً ایجاد شود، اگرچه ممکن است بعداً آن خَلَاً پر شود ولی به آسانی جبران نمی شود.

فرمایش امام کاظم نسبت به همین فقهایی که ما باید به آنها رجوع می کنیم. آنها سُور و قلعه هستند و قلعه که فقط مرجعیت علمی نیست، بلکه هادی نیز می باشد و اگر به حکومت برسد زعیم نیز می - شود. امام ما را به ایشان ارجاع داده اند که من بر آنها حجت هستم و آنها بر شما حجت هستند. یعنی هر موقعیتی که من دارد، آنها نیز دارند، لکن حجت آنها از جانب من است و حجت من از جانب خدا می باشد. لذا حجت فقها یک واسطه می خورد.

روایت بعد: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا؛ فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله {علیهم}»

حضرت می فرمایند من دارم غایب می شوم و وقتی محمد بن عثمان بن عمری نامه اسحاق بن یعقوب را به نزد حضرت رساندند، بر اساس همین غیبت بوده است.

ادامه بحث در جلسه بعد

آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین